



# بررسی شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو

امرالله اسکندری شهرکی\*

\* شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو (جلد اول)

\* به کوشش مهدی محقق

\* چاپ اول، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۸۶

بی‌گمان، نام برخی از آثار ارزشمند ادبی با نام تعدادی از اساتید همراه گشته است؛ به گونه‌ای که آن اثر ادبی را با نام آن استاد می‌شناسند. از آن میان، می‌توان به همراهی نام دیوان حافظ با نام استادان علامه قزوینی و دکتر غنی، یا دکتر خانلری، همچنین کیله و دمنه با نام استاد مینوی و چندین نمونه دیگر اشاره کرد. در واقع، مهر تأیید روزگار بر آثار این استادان است و از دلایل آن، تقدّم فضل و فضل تقدّم این بزرگواران می‌باشد. همراهی دیوان ناصر خسرو با نام استاد محقق نیز این گونه است.



یکی از آثار ارزشمندی که چندی پیش به زیور طبع آراسته شد، کتاب شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو، تألیف استاد ارجمند، آقای دکتر محقق بود. دکتر مهدی محقق که در دانش حوزوی تا درجه اجتهاد پیش رفته‌اند، علاوه بر ادب فارسی، تسلط بی‌نظیری بر ادب عربی دارند و این مسئله را در جای‌جای آثارشان می‌توان دید. ایشان بی‌نیاز از هر گونه تعریف و تمجیدی هستند؛ چرا که سابقه فعالیت‌هایشان در زمینه تألیف آثار ارزشمند و تدریس در دانشگاه‌های معتبر داخل و خارج از کشور، خود گواه این مطلب است.

قبل از ورود به بحث درباره مطالب کتاب، باید بگویم که شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو بررسی پنجاه قصیده اول دیوان ناصر خسرو است. استاد محقق با تسلط بی‌نظیری که بر آثار ناصر خسرو دارند، در جای‌جای کتاب از دیگر آثار این شاعر بزرگ برای توضیح اشعارش به خوبی و شایستگی بهره برده‌اند؛ به عنوان مثال، می‌توان به صفحه ۱۹۵ این کتاب اشاره کرد، که در آنجا درباره لذت حسی، از سه کتاب دیگر ناصر خسرو، جامع الحکمتین، خوان الاخوان و زاد المسافرین، به زیبایی استفاده کرده و در این باره شرحی مفصل آورده‌اند؛ دیگر آنکه با تسلط شگفتی‌آفرین استاد بر قرآن و روایات و نیز ادب عربی، کمتر نکته‌ای است که از نظرشان دور مانده باشد؛ یعنی اکثر آیات و احادیث مرتبط با اشعار ناصر خسرو، همچنین اشعار و امثال عربی هم‌مضمون یا سروده‌های این شاعر بزرگ را بیان کرده‌اند؛ اما این نکته سؤال‌آفرین وجود دارد که چرا کتابی با این وسعت و عظمت، فاقد مقدمه‌ای در زندگینامه و سبک شاعری ناصر خسرو است؟ در حالی که استاد با پژوهش‌های گسترده‌ای که در این زمینه داشتند، به راحتی می‌توانستند مقدمه‌ای بی‌نظیر درباره حکیم قبادیان بنگارند. دیگر اینکه هرچند در موارد بسیاری به اعرابگذاری ابیات برای درست خواندن آنها توجه شده است، اما در بسیاری از صفحات نیز عدم رعایت این مطلب، خواننده را در خواندن بیت دچار مشکل می‌کند. در یک مورد نیز قرار گرفتن ویرگول در بین کلمات «گردن» و «جهان»، درست به نظر نمی‌رسد و ترکیب «گردن جهان» صحیح است:

در گردن جهان فریبنده

کرده دو دست و بازوی خود چنبر (۲۲/۴۲)

در صفحاتی از کتاب نیز حرکت‌گذاری کلمات نامأنوس رعایت نشده است؛ کلماتی چون نشیپیل (۶۱۲)، لکام (۳۳۷)، لجام (۳۳۸)، پشکم (۴۵۳)، شدیار (۱۳۱)، تتری (۳۰۹)، خزی (۳۰۸) و... موضوع دیگر اینکه استاد به توضیح معانی پاره‌ای از کلمات که توضیح آنها لازم و ضروری می‌نماید، نپرداخته‌اند.

نکته‌ای دیگر که درباره این کتاب می‌توان گفت، این است که متأسفانه از شیوه ارجاع در شرح و معانی لغات بسیار کم استفاده شده است؛ برای مثال، کلمه «نقایه» در چهار صفحه توضیح داده شده، یا کلمه «ناصبی» در صفحات ۱۲۷، ۲۹۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۶۹، ۴۰۷ و ۵۷۸ توضیح داده شده است؛ در حالی که در صفحات ۳۸۴ و ۳۳۳ که می‌بایست حداقل اشاره‌ای به یکی از این صفحات می‌شد، هیچ گونه اشاره یا ارجاعی نشده است. منظور بنده این است که بعضی کلمات در چند جا توضیح داده شده‌اند و در چند جای دیگر اصلاً اشاره‌ای به توضیحات آمده در صفحات قبل یا بعد نشده است و گاهی اوقات توضیح کلمه‌ای به جای آنکه در اولین جایی که آن کلمه آمده است، بیاید، در چندین قصیده بعد بیان شده است؛ به عنوان نمونه: کلمه «پست» در بیت ۳۲ از قصیده پنجم توضیح داده نشده و در عوض در بیت ۱۲ از قصیده ۱۰ مطرح شده است. در توضیح بیت ۱۹ از قصیده نوزدهم نیز هیچ اشاره‌ای به کلمه «پست» نشده است. درباره بیت ۱۸ از قصیده ۳۴:

چون سوی خورشید دارد روی خویش

ماه تابنده شود خوش خوش هلال

به این مطلب که روشنی ماه از نور خورشید است، اشاره‌ای نشده و در چهار قصیده بعد از آن، در توضیحات بیت ۲۱ از قصیده ۳۸، این موضوع مطرح گردیده است؛ بی‌آنکه اشاره‌ای به بیت یادشده شود.

به نظر می‌رسد در بعضی جاها توضیحات استاد آن‌چنان که باید، گرهگشا و راهنما به مقصود نیست، یا حداقل مغایر با بضاعت مزاجه دانشجویانی چون بنده است؛ از آن جمله:

– صفحه ۳۸، در توضیح بیت ۴۳ از قصیده ۲:

قندیل فروزی به شب قدر به مسجد

مسجد شده چون روز و دلت چون شب یلدا

«شب یلدا، شب میلاد حضرت عیسی – علیه السلام – است. اصل این کلمه، سریانی و به معنی میلاد است. حواشی برهان قاطع». بهتر بود در شرح این بیت به این نکته اشاره می‌شد که: در ادبیات فارسی، شب یلدا بیشتر به دو صفت تاریکی بسیار و درازی معروف است. چنان که در شعر تر شیرین حافظ نیز به ظلمت شب یلدا چنین اشاره شده است:

صحبت حکام، ظلمت شب یلداست

نور ز خورشید جوی، بو که برآید (۲۳۲/۳)

و درباره درازی شب یلدا هم انوری گفته:

شب محنت من ز امداد فکر

درازی شب‌های یلدا گرفته (انوری: ۱۳۷۲: ۴۳۳)

حکیم قبادیان، ناصر خسرو، در این بیت به تاریکی بسیار شب یلدا نظر داشته است. بنابراین «چون شب یلدا» کنایه از تاریکی بسیار است و «دل چو شب یلدا بودن»، کنایه از گمراهی؛ دیگر اینکه در بیت مورد نظر با توجه به تقابل با تاریکی شب یلدا، «چون روز» به کنایه از روشن به کار رفته است.

– صفحه ۵۳ در توضیح بیت ۴۴ از قصیده ۳:

جان گوهر است و تن صدف گوهر

دُر شخص مردمی و تو دریایی

«جان تشبیه به گوهر و تن تشبیه به صدفی شده که در گوهر است. مرحوم دهخدا ترجیح داده که کلمه «دُر» در آغاز مصراع دوم، «دُر» باشد و... با توجه به اینکه ناصر خسرو در موارد مختلف، شخص را به معنی تن به کار برده است توجیه مزبور ضرورتی ندارد؛ زیرا در این صورت، تن که همان شخص است، مظلوف آن قرار می‌گیرد». در ادامه، مثال‌هایی از ناصر خسرو آمده که در آن، شخص در معنی تن به کار رفته است. بنده متوجه توضیحات استاد محقق نشدم و به نظرم تصحیح و توضیح استاد دهخدا درباره این بیت، درست‌تر می‌نماید؛ چراکه اگر شخص را به معنی تن بدانیم، یک بار تن به صدف مانند می‌شود و بار دیگر به دُر؛ که این مطلب معنی را دچار اشکال می‌کند. از استاد محقق خواهشمندم که اگر ممکن است، یک بار تمام بیت را از آغاز تا پایان معنی کنند.

– صفحه ۷۳، در توضیح بیت ۳۸ از قصیده ۴:

فضل طبرخون نیافت سنجد هرگز

گرچه ز دیدن چو سنجد است طبرخون

«طبرخون: در صحاح الفرس در تفسیر طبرخون چنین آمده است: «چوبی باشد سرخ که بعضی آن را «طغالغو» گویند... و در برهان قاطع به بید سرخ و بید طبری معنی شده است...». در اینجا بهتر بود استاد به معنای دیگر طبرخون که در برهان قاطع و آندراج آمده است، اشاره می‌فرمودند تا خواننده بیشتر متوجه شباهت طبرخون با سنجد می‌شد و منظور ناصر خسرو را بهتر می‌فهمید: «طبرخون به معنی عناب هم آمده است و آن میوه‌ای باشد دوابی شبیه به سنجد» (برهان، آندراج).

– صفحه ۱۰۰، در توضیح بیت ۴۰ از قصیده ۶:

دائم که نیست جز که به سوی تو ای خدا

روز حساب و حشر مفرّ و وَزَر مرا

«مفر: اسم مکان از مصدر فرار، به معنی گریزگاه. / وَزَر: پناهگاه. این کلمه در این آیه شریفه آمده است: کَلَّا لَا وَزَرَ اِلٰی رَبِّکَ یَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ. سوره قیامت، آیات ۱۱ و ۱۲ (حقاً که آن روز هیچ پناهگاهی نیست و در آن روز آرامگاه به سوی خداست)». در این بیت کلمه

«مفر» نیز واژه‌های قرآنی و برگرفته از آیه ۱۰ سوره قیامت است: «یَقُولُ الْاِنْسَانُ اَیْنَ الْمَفَرُّ»: انسان می‌گوید: گریزگاه کجاست؟ بیت در کل تلمیح به آیات ۱۰ تا ۱۲ سوره قیامت دارد.

– صفحه ۱۸۱، در توضیح بیت ۳ از قصیده ۱۳:

زانکه مدهوش گشته‌اند همه

اندر این خیمه چهارطناب

«خیمه چهارطناب: مراد عناصر چهارگانه، یعنی خاک و باد و آب و آتش است». پس از آن، نقل قولی از کتاب زاد المسافرین درباره چهار طبع آمده و سپس بیتی از ادیب صابر بیان شده است. ظاهراً در این بیت ناصر خسرو، چهارطناب استعاره از عناصر اربعه است و خیمه چهارطناب به استعاره از دنیا به کار رفته است.

– صفحه ۲۳۵، در توضیح بیت ۸ از قصیده ۱۸:

جز خاک ز دهر نیست بهر تو

هرچند که بر فلک چو بهرامی

«چو بهرامی: مانند بهرام، یعنی ستاره عطارد، هستی که در جای بلند قرار گرفته‌ای». پر واضح است که بهرام ستاره عطارد نیست و همان مریخ سلحشور حافظ (۲۷۸/۳) است که آن را خدای جنگ و دلاوری می‌نامیده‌اند، و استاد محقق نیز چنین نظری نداشته‌اند. در این بیت، خاک، به مجاز در معنی گور و قبر به کار رفته است و بر فلک بودن، آرایه استخدام دارد؛ در رابطه با بهرام، به معنی در آسمان بودن است، در رابطه با مخاطب شاعر، معنای کنایی ارجمند و والا مقام دارد.

– صفحه ۲۳۶، در توضیح بیت ۲۵ از قصیده ۱۸:

مشتاب به خون جام، ازیرا تو

مر نوح زمان خویش را سامی

«سامی: سام هستی. سام یکی از فرزندان نوح بوده است». درست است که سام یکی از فرزندان نوح است، اما در اینجا به کنایه از بهترین فرزندان به کار رفته است؛ چرا که بر طبق قصص قرآن، سام بهترین فرزندان نوح بوده است. در این باره قصه‌ای نیز در صفحه ۷۷۰ قصص قرآن مجید، از تفسیر سوره ابدی آمده است.

– صفحه ۲۸۰، در توضیح بیت ۲۶ از قصیده ۲۲:

سالار کیست پس چو از این هفتان

هریک موکل است به کاری بر؟

«هفتان: هفت گوهران». در حالی که ظاهراً در اینجا هفتان به کنایه از «هفت اختر» به کار رفته است.

– صفحه ۲۹۵، در توضیح بیت ۲۰ از قصیده ۲۳:

جز به همان جان گزارده نشود وام

گرت چه بسیار مال و دست گزار است

«دست گزار: نیروی پرداختن و ادا کردن». در ادامه، بیت ابوالهیثم



جرجانی آورده شده است:

کسی که ذل نه برداشته‌ست از تعلیم

به عز علم نباشد بسیش دست گزار

و در صفحه ۴۹۵، ضمن شرح بیت ۳۲ از قصیده چهلم:

بر علم تو حق است گزاریدن حکمت

بگزار حق علم گرت دست گزار است

در توضیح ترکیب «دست گزار» که یار و مددکار معنی شده است،

دوباره همان بیت ابوالهیثم جرجانی آورده شده است، که به نظر حقیر،

در هر دو بیت ناصر خسرو، ترکیب «دست گزار» در معنی قدرت و

توانایی به کار رفته است؛ چنان‌که در این بیت فرخی سیستانی نیز

به همین معنی است:

همتش برتر از توانایی‌ست

دادنش بیشتر از دست گزار (فرخی سیستانی ۱۳۴۹: ۱۲۳)

– صفحه ۳۴۶، در توضیح بیت ۸ از قصیده ۲۸:

ای زنده شده به تو تن مردم

مانا که تو پور دخت عمرانی

«مانا: صفت فاعلی از مانستن، یعنی مانند شده است». در این بیت،

«مانا» قید تأکید است و در معنی به یقین و بی‌گمان به کار رفته

است.

– صفحه ۳۴۸ در توضیح بیت ۱۲ از قصیده ۲۸:

این خانه پنج‌در بدین خوبی

بنگر که که داشته‌ست ارزانی؟

«خانه پنج‌در: مراد حواس پنج‌گانه است که عبارت است از: باصره و

سامعه و ذائقه و شامه و لامسه». در این بیت، پنج‌در به استعاره از

حواس پنج‌گانه به کار رفته است و خانه پنج‌در استعاره از تن و جسم

آدمی است. بیت‌های بعد قصیده در توضیح همین خانه جسم است،

نه در توضیح حواس پنج‌گانه.

من خانه ندیده‌ام جز این هرگز

گردنده و پیشکار و فرمانی...

هرچند تو را خوش آمد این خانه

باقی نشوی تو اندر این فانی...

آباد به توست خانه، چون رفتی

او روی نهاد سوی ویرانی

صفحه ۴۰۷، در توضیح بیت ۱۲ از قصیده ۳۳:

اگر تو ای بخرد ناصبی مسلمانی

تو را که گفت که ما شیعت اهل زناریم؟

«اهل زنار: مسیحیان – زنار: کمربندی که ویژه مسیحیان بوده است.»

به نظر حقیر، در این بیت «اهل زنار» در معنای کنایه مسیحی به کار

نرفته است؛ زنار در اینجا رمز کفر است و اهل زنار به کنایه از کافر

به کار رفته است.

– صفحه ۴۰۷، در توضیح بیت ۱۵ از قصیده ۳۳:

به غار سنگین در نه، به غار دین اندر

رسول را ز دل پاک صاحب‌الغاریم

«صاحب‌الغار: مراد ابوبکر است». سپس به آیه ۴۰ سوره توبه اشاره

شده است.

صاحب‌الغار، یا معادل فارسی آن، یارِ غار، در ادب فارسی علاوه بر

اینکه به کنایه از ابوبکر به کار می‌رود، در بسیاری از جاها کنایه از

یار صادق، دوست یکدل و یار موافق است. ناصر خسرو علاوه بر این

بیت، در جاهای دیگر نیز صاحب‌الغار را در این معنای کنایی (دوست

یکدل) به کار برده است:

مردم آن است که چون مرد ورا ببند

گوید ای کاش کم این صاحب غار استی (۱۵۴/۲۲)

صاحب‌الغار خویش دین را دان

که تنت غار و جانت در غار است (۱۳۴/۴۶)

– صفحه ۴۴۹، در توضیح بیت ۱۹ از قصیده ۳۷:

خاک خراسان بخورد مر دین را

دین به خراسان قرین قارون شد

«قارون: نام مردی از بنی‌اسرائیل که چهل خانه گنج داشته است.»

در اینجا «قرین» در معنای همراه و همنشین است و ضمن تلمیح به

آیه ۸۱ سوره قصص: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ

يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» (آنگاه [قارون] را

با خانه‌اش در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که در برابر [عذاب]

خدا او را یاری کنند؛ [خود نیز] نتوانست از خود دفاع کند)، «قرین

قارون شدن» به کنایه از «خاک‌خورد شدن» به کار رفته که خود

کنایه از نابود گشتن است. بین قرین و قارون نیز جناس شبه‌اشتقاقی

رعایت شده است. انوری نیز همین کنایه را در بیتی از دیوان خود

آورده است:

ز نام تو دهن سکه‌گر ببندد چرخ

وجوه‌ساز معادن قرین قارون باد (انوری ۱۳۷۲: ۱۱۲)

– صفحه ۴۵۸، در توضیح بیت ۶ از قصیده ۳۸:

ز بر خمد درخت، آری، ولیکن بر درخت تو

شکوفه هست و باری نیست، بی‌بر چون گرفتی خم؟

«چون گرفتی خم: وقتی خمیده و پیر شدی». این توضیح با خوانش

بیت از سوی استاد هماهنگی ندارد و در اینجا «چون» به معنای

«چرا» به کار رفته است. ناصر خسرو گفته است: «چگونه بدون بر و

بار خمیده شده‌ای؟». در ضمن، در این بیت بین «بر»، کلمه دوم بیت



و «بر»، حرف اضافه که قبل از درخت آمده است، جناس تام وجود دارد، و بین «بر»، حرف اضافه با درخت و «بار» ایهام تناسب رعایت شده است و «بر» حرف اضافه با «بی‌بر» ایهام تضاد می‌سازد و «بر» و «بار» جناس زاید دارند.

– صفحه ۵۰۴، در توضیح بیت ۱۳ از قصیده ۴۱:

پُرچین شود ز درد رُخ بی دین تو  
چون گرد خود کنی تو ز دین پُرچین

«میان پُرچین و پُرچین جناس زاید است». به نظر می‌رسد خود استاد نیز با این توضیح موافق نباشند؛ چرا که در صفحه ۴۶۰ «عجم» و «جم» را جناس زاید دانسته‌اند. در این دو ترکیب می‌توان بین پُر و پُر جناس ناقص و بین دو چین جناس تام قائل شد، یا به طور کلی، پُرچین و پُرچین را جناس ناقص محسوب کرد.

– صفحه ۵۱۶، در توضیح بیت ۷ از قصیده ۴۲:

وآنکه نیابد طریق سوی چرایبت  
از تو چَرا جوید آن ستور چَرایبی

«چرا جوید: علت تو را می‌خواهد». این توضیح با خوانش بیت از سوی خود استاد نیز هماهنگی ندارد. و در این بیت «چَرا» به کنایه از خوردن و در رفاه و ناز و نوش زیستن به کار رفته و «چَرا جوید» به معنی به دنبال و خواستار خوردن و در رفاه و ناز و نوش زیستن است. در ادامه، استاد فرموده‌اند که میان دو چرا، یکی برای «پرسش از علت» و دیگری به معنی «چریدن»، جناس تام است که به نظر این حقیر، این دو یعنی چرا با چرا جناس ناقص می‌سازند، نه جناس تام.

– صفحه ۵۹۲، در توضیح بیت ۱ از قصیده ۴۸:

ز من مغرول شد سلطان شیطان  
ندارم نیز شیطان را به سلطان

«سلطان شیطان: تسلط شیطان». سلطان شیطان در این بیت اضافه تشبیهی است و شیطان به پادشاه مانند شده است؛ همچنان که سلطان در پایان بیت نیز در همین معناست.

– صفحه ۵۹۵، در توضیح بیت ۳۱ از قصیده ۴۸:

چو ره زی شهر دین آموختندم  
نتابم راه سوی دشت عصیان

«نتابم: تاب و طاقت نمی‌آورم». به نظر می‌رسد «نتابم راه»، به معنی تغییر راه نمی‌دهم درست است؛ آن‌چنان که خود ناصر خسرو در بیت ۲۳ از قصیده هفتم، ترکیب «بتابی ز راه» را در همین معنا آورده است:

چند چپ و راست بتابی ز راه  
چون نیروی راست در این کاروان؟

و در بیت ۲۹ از قصیده ۴۱ نیز آورده:

دستِ علاجِ جانِ سخندان بر  
سوی نعیم، تاب ره از سَجین

– صفحه ۵۹۷، در توضیح بیت ۵۹ از قصیده ۴۸:

به جسم از بهر نان و خان و مان کوش  
به روح از بهر خلد و رُوح و ریحان

«رُوح و ریحان: از کلمات قرآنی به معنی راحت و گل اسپرغم» و بعد از آن از سوره واقعه آیات ۸۸ و ۸۹ آمده است. درست است که یکی از معناهای ریحان، گل اسپرغم است، اما بهتر است برای شرح این بیت، از معنای دیگر آن، که «شادی» است، استفاده کنیم. (یاحقی ۱۳۷۲-۱۳۷۶: ۸۱۳)

گویا نظر استاد درباره معنی واژه «نفایه» در اشعار ناصر خسرو تغییر کرده است؛ چرا که در صفحه ۵۱، در توضیح این کلمه آمده است: «نفایه: ناکس، نادرست- صاحب برهان درباره کلمه نفایه چنین گوید: به فتح اول، بر وزن طلایه، به معنی نفاست که تیره‌رنگ و سیاه‌فام باشد و در عربی، سیم قلب و ناسره است که مجازاً به انسان‌های متقلب و نادرست اطلاق شده است، نه به فتح نون که به معنی سیاه‌فام و تیره‌رنگ است و...»؛ اما در صفحات ۹۷ و ۲۰۴ این تغییر نظر استاد اعمال نشده است.

معانی بعضی از لغات مشکل، در این کتاب شرح نشده و همچنین صور خیال یا زیباشناسی سخن ناصر خسرو، یعنی توضیح آرایه‌ها و ترفندهای شاعری، آن‌چنان که باید، بررسی نشده است. بنده در اینجا لغاتی را که به نظر می‌رسد اگر توضیح داده می‌شد، خالی از لطف نبود، عرض می‌کنم و در مقاله‌ای دیگر به آنچه درباره زیباشناسی سخن ناصر خسرو بیان نشده است، خواهم پرداخت.

۲۵/۱: اگر بیرون خلا گویی خطا باشد، که نتواند

بدو در صورت جسمی بدین سان گشته **اندروا**  
اندروا: معلق، سرنگون، آویخته.

۱۹/۲: از بیشنی و کمّی جهان تنگ مکن دل

با دهر مدارا کن و با خلق **مَواسا**

مَواسا: نیک‌خواهی، احسان، رفاقت. هرچند که در لغت‌نامه دهخدا، مَواسا کردن به معنی شریک گشتن آمده است.

۵۲/۲: آن روز بیابند همه خلق مکافات

هم ظالم و هم عادل، بی هیچ **مُحابا**

مُحابا: نگاهداشت خاطر، رعایت، ملاحظه.

۱۶/۳: ور شاه خواندت به سوی **گلشن**





ره را به چشم و روی پیمایی  
گلشن: کاخ.

۳۸/۳: ای بی‌وفا زمانه، تو مر ما را  
هرچند بی‌وفایی، **دربایی**  
دربای: لازم و ضروری.

۴۲/۳: امروز هرچه‌مان بدهی، فردا  
از ما **مکابره** همه بریایی  
مکابره: با قهر و غلبه و زور.

۲۶/۶: اکنون که **شد درست** که تو دشمن منی  
نیز از دو دست تو **نگوارد** شکر مرا  
شد درست = درست شد: ثابت شد، محقق شد.

نگوارد: لذیذ و خوشایند نباشد. گواردن / گواریدن: لذیذ شدن، لذت  
دادن، گوارا بودن.

۳۷/۹: که دنیا را نه تیمار است و نه مهر  
ز بهر تن مباش از وی به تیمار  
تیمار: غمخواری. به تیمار: اندوهگین.

۴۹/۹: به دین رست آخر از چنگال دنیا  
به تقدیر خدای فرد و **قهار**

قهار: از نام‌های الهی که در آیه ۱۶ سوره رعد آمده است، به معنی  
شکندنده کام‌ها و توانگر بر همه چیز. (همان: ۱۱۶۸)

۴۰/۱۰: حکمت آموز و کم آزار و نکو گو و بدانک  
روز حشر این همه را قیمت و **بازار** و بهاست  
بازار: ارزش، اعتبار.

۳۴/۱۲: دست هامان ستمگار از تو کوتاه کی شود  
چون تو اندر شهر ایمان خطبه بر **هارون** کنی؟  
هارون: فروماندگی و حیرت.

۳۷/۱۲: شعر حجت را بخوان و سوی دانش راه جوی  
گر همی خواهی که جان و دل به دین **مرهون کنی**  
مرهون کردن: راغب و متمایل ساختن.

۱۳/۱۴: هش دار، که عالم سرای کار است  
مشغول چه باشی به **نابکاری**؟

نابکاری: فساد، خیانت، بدکرداری.  
۴۴/۱۴: گویی به ضرورت که این چنین است

لیکنت همی **ناید استواری**

ناید استواری: استواری نیاید. استواری آمدن: باور آمدن، باور کردن.

۷/۱۵: خدای را بشناس و سپاس او بگذار  
که جز بر این دو نخواهیم بود ما **مأخوذ**

مأخوذ: مورد بازخواست، مسئول.  
۵/۱۸: خوش است سحرگهان رفتن

از **جامه** به جام، اگر بنجامی

جامه: رختخواب. فردوسی بزرگ در داستان سیاوش، جامه را در  
همین معنی به کار برده است:

به خواب و به آرامش آمد شتاب

بغلتید بر جامه افراسیاب (فردوسی ۱۳۶۹: ۷۱۳)

۱۴/۲۰: چه لافی که من یک چمانه بخوردم؟

چه فضل است پس مر تو را بر **چمانه**؟

چمانه در آخر بیت: حیوان.

۲۵/۲۲: زیرا که جمله پیشه‌وران باشند

اینها به کار خویش درون **مضطر**

مضطر: بی‌اختیار. در بیت ۴۳/۹ هم آمده است.

۸۲/۲۲: بر شعر زهد گفتن و بر طاعت

این روزگار ماندهت را **بشمر**

شمردن: سپری کردن، گذراندن.

۶/۲۳: کار جهان همچو کار بی‌هش مستان

یکسره ناخوب و پر ز عیب و **عوار** است

عوار: مترادف و هم‌معنی عیب است و معمولاً همراه عیب به کار  
می‌رود.

۱۸/۲۳: بهره تو زین زمانه **روز گذاری** ست

بس کن ازو این قدر که با تو شمار است

روز گذار: قوت روزانه، مخارج قلیل روزانه.

۲۴/۲۳: ای شده غزه به مال و ملک و جوانی

هیچ بدینها تو را نه جای **فخار** است

فخار: نازیدن، فخر.

۳۶/۲۳: روح قدس را ز فخر روزی صد **راه**

گرد در و مجلسش مجال و مدار است

راه: بار. صد راه: صد بار / یک ره در بیت ۴۳/۲۱.

۱۷/۲۵: پرت از پرهیز و طاعت کرد باید، کز حجاز

جعفر طیار بر **علیا** بدین طاعت پرید

علیا: آسمان.

۲۱/۲۶: بانگ کنی کاین سخن رافضی ست

جهل بیوشی به **زبان آوری**

زبان آوری: زبانبازی، فریب دادن مردم با سخنان چرب و نرم.

۱۱/۲۷: احسان چرا کنی و **تفضل** به جای آنک

فردا بر او به جنگ و جفا برکشی **حسام**؟

تفضل: نیکویی کردن، لطف، مرحمت، مهربانی. به جای: در حق.



۳۷/۲۸: برپایی ازان، بدین براندازی

گرگی به مثل ز نابسامانی

نابسامانی: ستمکاری، ظلم.

۴۴/۳۰: کف راد او مر نعم را مقر

سر تیغ او مستقر **نقم**

نقم: ج. نعمت، عقوبت، عذاب، شکنجه.

۲/۳۴: تیر بودی، چون شدهستی چون کمان؟

لاله بودی، چون شدهستی چون **تلال**؟

تلال: ج. تل، توده خاک و توده ریگ و پشته.

۴۴/۳۴: بی گمان شو، زانکه ناید حاصلی

زین سرای پُر خیالت جز **وبال**

وبال: دشواری، گرانی، سختی، عذاب.

۲۲/۳۷: بنده ترکان شدند باز، مگر

نجم خراسان نحس و **مخبون** شد

مخبون: پنهان.

۲۶/۳۷: سوی خردمند گرگ نیست امین

گر سوی تو گرگ **نحس مأمون** شد

مأمون: معتمد، مورد اعتماد و اطمینان.

۷۴/۳۹: گر آن را نبینی همی، همچو عامه

سزای فسار و **نواری** و پالان

نوار: تنگ ستور، ریسمانی که در زیر شکم ستور بندند و بدان پالان

را بر پشت استوار کنند.

۲۴/۴۰: دستارت نیاید ز **نوار** ای پسر ایراک

هرچند پر از نقش نوار است نوار است

نوار: رشته‌ای که از ریسمان سازند.

۲۸/۴۲: گر بتوانست زنده داشت، چرا کشت؟

گر نه از این بارنامه **جُست و روایی**

روایی: رونق، گرمی و تیزی بازار.

۶۴/۴۳: از بیم **شدن** ز دست او روم

ماندهست چنان به روم قیصر

شدن: به تملک درآمدن، به تصرف درآمدن.

چو رنج دشمنانش بود بی‌بر

جهان او را شد از چین تا به بربر (ویس و رامین، نقل از لغت‌نامه)

۱۵/۴۴: جمله گشته‌ستند بیزار و نُفور از صحبتم

هم‌زبان و هم‌نشین و **هم‌زمین** و **هم‌نسب**

هم‌زمین: هم‌وطن. هم‌نسب: وابسته، آنکه نسبت خانوادگی با انسان

دارد.

۲۴/۴۴: ایمنی و بیم دنیا **همبر** یکدیگرند

ریگ آموی است بیم و ایمنی رود فرب

همبر: قرین و همراه.

۳۳/۴۴: مایه و تخم همه خیرات، یکسر راستی‌ست

راستی قیمت پدید آرد **خَشَب** را بر خَشَب

خَشَب: چوب.

۳۹/۴۴: گر نمی‌بینی تو ایشان را ز بس مستی همی

نیست **روبی** مر مرا از تو وز ایشان جز هرب

روی: چاره.

۳۷/۴۵: اینک تو داری، سوی من نیست دین

مایه نادانی و کفر و **شَقَاسَت**

شَقَاسَت: سختی، بدبختی.

۵۶/۴۵: عز و بقا را به شریعت بخر

کاین دو **بهایی** و شریعت بهاست

بهایی: فروشی، قابل سودا. عطار در دیوان اشعار می‌فرماید:

عشق وقف است بر دل پُردرد

وقف، در شرع ما، بهایی نیست (عطار نیشابوری ۱۳۶۲: ۹۵)

۲۱/۴۶: وز تو **ستوه گشت** و بماندی ازو نفور

آن کس کز **آرزوت** همی کرد دی نفیر

ستوه گشتن: خسته شدن. آرزو: شوق، اشتیاق.

۳۶/۴۶: ورمای همی ببايد او را شناختن

بی‌چون و بی‌چگونه، طریقی‌ست این **عسیر**

عسیر: دشوار، سخت، مشکل.

۱۵/۴۷: تو ماهیکی ضعیفی و بحر است

این دهر **سترگ** بدخوی داهی

سترگ: سرکش، لجوج، تندخو. سنایی در حدیقة الحقیقه «سترگ»

را در همین معنی آورده است:

خوشخو از بدخوان سترگ شود

میش چون گرگ خورد، گرگ شود (سنایی ۱۳۷۴: ۴۵۰)

۱۶/۴۸: جهان خواری **نورد** است ای خردمند

نگه کن تا پدید آیدت برهان

نورد: پسندیده، درخور، لایق، پسند کرده‌شده.

۶۱/۴۸: **به جای** آنچه من دیده‌ستم امروز

**سلیم** است آنچه دی دیده‌ست سلمان

به جای: به قیاس، مقابل. سلیم: آسان.

۳۳/۵۰: صحبت کودکک ساده‌زنج را مالک



نیز کرده‌ست تو را **رخصت** و داده‌ست جواز  
رخصت: از اصطلاحات علم اصول و به معنی تغییر تکلیف شرعی از  
دشوار به آسان به سبب عذر مکلف است.

\*\*\*

در پایان، اشاره به این نکته ضروری است که آنچه گفته شد، هیچ  
گاه از ارزش این اثر گرانمای استاد محقق نخواهد کاست. بنده خود  
چشم‌به‌راه مجله‌های دیگر این شرح بی‌نظیر هستم و از صمیم قلب  
موفقیت و کامیابی استاد محقق را در به پایان رساندن این کار بزرگ  
خواهانم.

- تبریزی، محمدحسین بن خلف، ۱۳۷۹، برهان قاطع. با حواشی دکتر معین.  
تهران: نیما.

- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.

- قبادیانی، ابومعین ناصر خسرو، ۱۳۶۸، دیوان ناصر خسرو. تصحیح مجتبی

مینوی، مهدی محقق. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۷۲-۱۳۷۶، فرهنگنامه قرآنی. مشهد: بنیاد  
پژوهش‌های اسلامی.

### پی‌نوشت

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی.

۱. در ذکر نشانی ابیات در این تحقیق، شماره اول، شماره بیت غزل یا قصیده،  
و شماره دوم، شماره خود غزل یا قصیده می‌باشد.

### کتابنامه

- انوری ایبوردی، اوحدالدین، ۱۳۷۲، دیوان انوری. تصحیح محمدتقی مدرس  
رضوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.

- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۴، دیوان حافظ (قزوینی - غنی)، با مجموعه  
تعلیقات علامه قزوینی، به اهتمام عبدالکریم جریزه‌دار. تهران: اساطیر.

- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۳، لغتنامه. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه  
تهران.

- سنائی، مجدود بن محمد، ۱۳۷۴، حدیقه الحقیقه. تصحیح مدرس رضوی.  
تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.

- سوراآبادی، ابوبکر عتیق نیشابوری، ۱۳۷۰، قصص قرآن مجید (برگرفته از  
تفسیر سوراآبادی). مقدمه و تعلیقات یحیی مهدوی. تهران: خوارزمی.

- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم، ۱۳۶۲، دیوان عطار. تصحیح  
تقی تفضلی. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، ۱۳۴۹، دیوان حکیم فرخی سیستانی. به  
کوشش محمد دبیرسیاقی. تهران: زوآر.

- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۶۹، داستان سیاوش. تصحیح مجتبی مینوی. تهران:  
مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

- قرآن کریم.

- محقق، مهدی، ۱۳۸۶، شرح بزرگ دیوان ناصر خسرو. تهران: انجمن آثار و  
مفاخر فرهنگی. جلد اول.

